

❖ الأدلة

١. الأدلة المحرزة

٢. الاصول العمليّة (الأدلة العمليّة)

أنّ الأدلة التي يستند إليها الفقيه في استدلاله الفقهيّ واستنباطه للحكم الشرعيّ على قسمين :

فهي: إمّا أدلة محرزة يطلب بها كشف الواقع، وإمّا أدلة عمليّة (اصول عمليّة) تحدّد الوظيفة العمليّة للشاكر الذي لا يعلم بالحكم.

ويمكن القول على العموم بأنّ كلّ واقعة يعالج الفقيه حكمها يوجد فيها دليل من القسم الثاني، أي أصل عمليّ يحدّد لغير العالم الوظيفة العمليّة، فإن توفّر للفقيه الحصول على دليلٍ محرزٍ أخذ به، وترك الأصل العمليّ وفقاً لقاعدة تقدّم الأدلة المحرزة على الاصول العمليّة، كما يأتي- إن شاء الله تعالى- في تعارض الأدلة. وإن لم يتوفّر دليل محرز أخذ بالأصل العمليّ، فهو المرجع العامّ للفقيه حيث لا يوجد دليل محرز.

در مورد مسائل سياسي دين نيز اگر فقيه به دليلی در ميان ادله محرزه دست يافت، بر اساس آن حکم می کند و الا نوبت به ادله عمليه (اصول عمليه) و حکم بر اساس آن برای رفع تحير مکلف در مقام عمل می باشد.

مثلا در مورد ضرب و شتم مخالفين داخلی حکومت اسلامي که به آشوب خيابانی دست زده اند.

❖ المنهج على مسلک حق الطاعة

وأعمّ الاصول العمليّة بناءً على مسلک حقّ الطاعة هو أصالة اشتغال الذمّة، وهذا أصل يحكم به العقل، ومفاده: أنّ كلّ تكليفٍ يتمل وجوده ولم يثبت إذن الشارع في ترك التحفّظ تجاهه فهو منجز وتشتغل به ذمّة المكلف.

(أنّ حقّ الطاعة للمولى يشمل كلّ ما ينكشف من التكاليف ولو انكشافاً ظنّياً أو احتمالياً)

وهذا الأصل هو المستند العامّ للفقيه، ولا يرفع يده عنه إلّا في بعض الحالات التالية:

- **أولاً:** إذا حصل له دليل محرز قطعيّ على نفي التكليف كان القطع معذوراً بحكم العقل، فيرفع يده عن أصالة الاشتغال إذا لا يبقى لها موضوع.

مثلاً طبق برخی فتاوی قطع داریم مولی از جهاد ابتدایی در عصر غیبت رفع ید نموده و آنرا از عباد نخواستہ، این مورد از اصالة الاشتغال ناشی از حق الطاعة خارج می شود.

اما فرضاً می دانیم مبارزه با ظلم و ظالم مخصوصاً اگر سازمان یافته باشد (حکومت فاسد) نزد مولی مطلوب است و نمی دانیم در عصر غیبت امام معصوم (علیه السلام) از آن رفع ید نموده است یا خیر، طبق مسلک حق الطاعة، اصالة الاشتغال حکم به لزوم و جوب آن می نماید.

- **ثانياً:** إذا حصل له دليل محرز قطعيّ على إثبات التكليف فالتنجّز يظلّ على حاله، ولكنّه يكون بدرجّة أقوى وأشدّ، كما تقدّم.

مثل اینکه به دلیل محرز قطعی وجوب امر به معروف و نهی از منکر را در عصر غیبت هم احراز کرده است.

- **ثالثاً:** إذا لم يتوفّر له القطع بالتكليف لا نفيّاً ولا إثباتاً، ولكن حصل له القطع بترخيصٍ ظاهريٍّ من الشارع في ترك التحفّظ، فحيث إنّ منجزّيّة الاحتمال والظنّ معلّقة على عدم ثبوت إذنٍ من هذا القبيل - كما تقدّم - فمع ثبوته لا منجزّيّة، فيرفع يده عن أصالة الاشتغال.

شاید بتوان به جهاد ابتدایی در عصر غیبت اشاره نمود که دلیلی قطعی نفیاً و اثباتاً برای وجوب آن نداریم (فرضاً)

❖ **المنهج على مسلک قبح العقاب بلا بیان:**

وما تقدّم كان بناءً على مسلک حقّ الطاعة، وأمّا بناءً على مسلک قبح العقاب بلا بیان فالأمر على العكس تماماً والبداية مختلفة، فإنّ أعمّ الاصول العمليّة حينئذٍ هو قاعدة «قبح العقاب بلا بیان»، وتسمّى أيضاً بالبراءة العقليّة، ومفادها: أنّ المكلف غير ملزم عقلاً بالتحفّظ تجاه أيّ تكليفٍ ما لم ينكشف بالقطع واليقين، وهذا الأصل لا يرفع الفقيه يده عنه إلّا في بعض الحالات.

مثلا در مورد مثالی که در بحث حق الطاعة در شد :

اما فرضاً می دانیم مبارزه با ظلم و ظالم مخصوصاً اگر سازمان یافته باشد (حکومت فاسد) نزد مولی مطلوب است ولی نمی دانیم در عصر غیبت امام معصوم (علیه السلام) از آن رفع ید نموده است یا خیر، اما بیان واصل واضح الدلالة ای در این مورد نداریم، در اینجا طبق مسلک قبح عقاب بلا بیان، اصالة البرائة حکم به عدم جوب آن و ترخیص عباد در لزوم مبارزه با ظلم (حکومت فاسد) می نماید.

❖ الأدلة المخرجة

۱. اللیل الشرعی

۲. الدلیل العقلی

۱. الدلیل الشرعی : ونعني به كل ما يصدر من الشارع مما له دلالة على الحكم، ككلام الله سبحانه، أو كلام المعصوم.

در مورد مسائل سیاسی هم به وفور دلیل شرعی وجود دارد، مثلاً در مورد جهاد و صلح و امر به معروف و نهی از منکر و احکام بغی و حدود و دیات و بعضاً احکام اراضی و جوائز السلطان و ...

۲. الدلیل العقلی : نعي به: القضايا التي يدرکها العقل ويمكن أن يستنبط منها حکم شرعی، كالقضية العقلية القائلة: بأن إيجاب شيء يستلزم إيجاب مقدمته.

از احکام عقليه هم به وفور در مورد مباحث سیاسی استفاده می شود مثل اینکه اگر مبارزه با طاغوت و بستن راه سلطه ی آنها بر مسلمین، متوقف بر مجهز شدن به سلاح های پیشرفته باشد، تحصیل آنها واجب می باشد به خاطر وجوب ذی المقدمه.

یا موارد جمع امر و نهی (از دو حیث) در یک مسأله واحده : مثلاً وجوب حفظ حکومت اسلامی و سرکوب مخالفان آشوب گر و اخلاص گر داخلی، زیرا از طرفی حفظ حکومت اسلامی بعد از تحقق آن واجب است و از طرفی کشتن انسان ها منهی عنه است، حال اگر در موردی حفظ نظام متوقف بر کشتن افرادی باشد (مخالفان مسلح و آشوب گر داخلی) و یا حتی مسلمانان بی گناه که سپر انسانی برای عده ای مخالفان مسلح و اغتشاش گر واقع شده اند و کشتن آن مخالفان

متوقف بر کشته شدن آن مسلمانان بی گناه که سپر قرار گرفته اند باشد، در اینجا عقل به خاطر وجود مصلحت اهم حکم به جواز کشتن مسلمانان بی گناه سپر واقع شده می دهد.

و یا در مورد امر به شیء اقتضاء نهی از ضد آنرا دارد یا خیر و ...